

در محضر قاضی

۲۹ بهمن ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۵۵

در شهر بغداد تاجری بود که به امانتداری و مروت و انصافو مردم داری شهره شهر شده بود و بیشتر اجناسمطلوب آن زمان را از خارج وارد می نمود و با سود مختصری به مردم می فروخت و از این لحاظ محبوبیتی خاصین مردم پیدا کرده بود و نیز رقیب و همکار تاجر یکن فرد یهودی بود که خیلی سنگدل و بیرحم بود و برعکس آن تاجر همه مردم مکروهش می داشتند و اجناس خود را باسود گزاف به مردم می فروخت و نیز شغل صرافی شهر را هم بر عهده داشتو هر یک از بازرگانان که احتیاج به پول پیدا می کردند از او وام می گرفتند و او با شرایطی سختبه آنها پول قرض می داد .

جوان و تاریبخ- حکایت

آورده اند که در شهر بغداد تاجری بود که به امانتداری و مروت و انصافو مردم داری شهره شهر شده بود و بیشتر اجناسمطلوب آن زمان را از خارج وارد می نمود و با سود مختصری به مردم می فروخت و از این لحاظ محبوبیتی خاصین مردم پیدا کرده بود و نیز رقیب و همکار تاجر یکن فرد یهودی بود که خیلی سنگدل و بیرحم بود و برعکس آن تاجر همه مردم مکروهش می داشتند و اجناس خود را باسود گزاف به مردم می فروخت و نیز شغل صرافی شهر را هم بر عهده داشتو هر یک از بازرگانان که احتیاج به پول پیدا می کردند از او وام می گرفتند و او با شرایطی سختبه آنها پول قرض می داد . از قضای روزگار آن تاجر با مروت احتیاج به پول پیدا نمود و نزد یهودی آمد و مطالبه مبلغی به عنوان قرض نمود . یهودی از آنجایی که با این تاجر عداوت دیرینه داشت گفت: من با یک شرط به تو پول قرض می دهم و آن این است که باید سند و مدرک معتبری بدهی تا چنانچه در موعد مقرر نتوانی مبلغ را پردازی ، من حق داشته باشم تا یک رطل از هر محل که بخواهم از گوشت بدنت را ببرم و چون آبروی آن تاجر در خطر بود ، با این شرط تسلیم شده و مدرکمعتبر به آن یهودی سپرد که چنانچه تا موعد مقرر در سند پول آن یهودی را نپردازد علاوه بر پرداخت وام یهودی حق دارد تا یک رطل از گوشت تن او را از هر محل که بخواهد ببرد . و از آنجایی که هر نوشی بی نیش نیست آن تاجر با مروت در موعد مقرر نتوانستدین خود را ادا نماید . پس یهودی از خداخواسته قضیه را به محضر قاضی شکایت نمود و قاضی تاجر را احضار نموده و چون طبق قرارداد قبلی تاجر محکوم بود تا بدن خود را در اختیار یهودی بگذارد. آن یهودی با دشمنی که داشت البته عضوی را می برید که قطع حیات تاجر بدبخت را می نمود و از این لحاظ قاضی حکم را به امروز و فردا موکول می نمود تا شاید یهودی از عمل خود منصرف شود ولی یهودی دست بردار نبود و هر روز مطالبه حق خود و اجرای حکم را داشتو این قضیه در تمام شهر بغداد پیچید وهمه مردم دلشان به حال آن تاجر با مروت می سوخت واز طرفی چاره دیگری نیز نداشت تا اینکه این خبر به بهلول رسید و فوراً در محضر قاضی حاضر شد و جزء تماشاچیان ایستاد و خوب به قرار داد آن یهودی و تاجر گوشداد . در آخرین مرحله که قاضی به تاجر گفت تو طبق مدارک موجود محکوم هستی و باید بدن خود را در

اختیار این مرد یهودی قرار دهی تا یک رطل از هر محل که بخواهد قطع نماید . برای دفاع هر مطلبی داری بیان نما مرد تاجر با صدای بلند گفت : یا قاضی الحاجات تو دانایی و بس. ناگهان بهلول گفت: ای قاضی آیا به حکم انسانیت می توانم وکیل این تاجر مظلوم شوم قاضی جواب داد البته می توانی هر دفاعی داری بنما بهلول بین تاجر و یهودی نشستو گفت: البته بر حسب مدرکی که قاعده است این شخص حق دارد یک رطل از گوشت بدن تاجر را ببرد ولی باید از جایی ببرد که یک قطره خون از این تاجر به زمین نریزد و نیز چنان باید ببرد که درست یک رطل نه کم و نه زیاد چنانچه بر خلافین دو مطلببریده شود این مرد یهودی محکوم به قتل و تمام اموال او باید ضبط دولت شود . قاضی از دفاع به حق بهلول متعجبو بی اختیار زبان به تحسین او گشود و یهودی قانع گشت. قاضی نیز حکم نمود که فقط عین پول را به یهودی رد نماید.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۲۰۸۳/قاضی-محضر/>